

Analysis of the symbols and myths in Khalil Havi's ode "Sindbad on his eighth journey"

Sayyed Mehdi Nouri Kizghani, Associate Professor of the Arabic Department;
Hakim Sabzevari University

Raziyeh Karamad¹, PhD in Arabic language and literature; Hakim Sabzevari
University

Received: 24-11-2020

Accepted: 03-01-2022

Introduction: Khalil Havi is a poet who has used symbols and myths in his poetry. The attractive function of myths and their artistic use by Khalil Havi make a suitable platform required for the context of the research. In his long poem "Sindbad on his eighth journey", he used the myth of Sindbad along with a mixture of other symbols to present the desired meaning and theme. This article examines the symbols and myths of Sindbad, giant, owl, lily, crocodile, sun, fire, wine, vine, Baal and lightning in the ode "Sindbad on his eighth journey" by Khalil Havi. It is believed that the symbols and myths in this poem are in line with the general meaning and concept that the poet is trying to present. Also, the incidents and events that have happened in Lebanon and the Arab world have affected the tone and mood of this poem. In this ode, personal experience and the reality around the poet are linked together, and the symbolic expression and use of myths by the poet is in line with and appropriate to his era, which is required by the conditions in the poet's era.

Methodology: Using a descriptive-analytical method, this article examines the function and use of symbols and myths in the poem "Sindbad on his eighth journey". At first, it examines the myth of Sindbad, which is the main subject. Then, the other symbols used in this poem are analyzed, which are in line with the general concept intended by the poet.

Results and discussion: Khalil Havi is a renowned contemporary Lebanese poet with deep literary and philosophical studies. He is interested in participating in political activities. He is an American university graduate and a graduate of Cambridge University in England. In his poem "Sindbad on his eighth journey", he used various symbols and myths under the influence of the political and social conditions of his hometown and Arab lands. This poem is based on the political events of the poet's era and influenced by his philosophical tendencies. In this poem, Khalil Havi provides an understanding of the meaning of resurrection and expresses the necessity of creating social and political changes. In his poetry, the voice of the subjugated Arab man is heard, and imagination has turned into a driving force. His main special work is to transfer the spirit of renewal to the public opinion of the society. Sindbad is a contemporary man and a poet who expresses his experience behind the mask of Sindbad. In this poem, the giant is a symbol of absurdity and rebellion, and the poet complains about pretense and hypocrisy in society by presenting an image of an owl. He mentions the enemies as crocodiles and considers the sun as a symbol of freedom

¹ Corresponding Author Email: Razieh.k81@gmail.com

and honesty. Also, fire is used as a symbol of purification, positive powers, resurrection and rebirth. Khalil Chovi mentions vine and wine as the symbols of Christ and eternal life, and lightning and Baal are the symbols of resurrection and fertility. In general, the function of symbols and myths in this poem is in line with the general concept of the poem and shows shortcomings and inaccuracies, but hope overcomes them at the end.

Conclusion: Khalil Hawi has used a lot of symbols and myths in his poems, including the poem "Sinbad on his eighth journey". There is a semantic affinity between the symbol and the myth; Both are the indirect and ambiguous expressions of the meanings intended by the speaker. There exist more general symbols than myths. The symbols and myths in this poem are harmonious and in line with the general concept of the poet, and it seems that the conditions of the poet's life and times forced him to do this. Because Khalil Dhow was pessimistic about the life and the disorderly state of his society, he used the past heritage of myths, including the legend of Sinbad's adventurous travels, to express the bitter realities of the society of that day. The poet has expressed the legend of Sinbad according to his purposes and has spoken about his eighth journey. The symbols of rising in Khalil Hawi's poetry are presented in the form of lightning, Baal, fire, sun, lily, Sinbad, vine and wine. Sometimes, it considers its realization difficult, impossible or possible by enduring sufferings and hardships. In this poem, lily is used for resurrection, hope and transformation, and the sun is used for awakening and freedom. Fire has been used as a symbol for purification, positive powers, resurrection and rebirth, and vine, wine and lightning have been used to wake up the audience. At the same time, he calls the Arab society to move and rise against internal and external enemies. When he uses the giant, which is a symbol of nothingness, he calls for an uprising and speaks about the social, intellectual and scientific deficiencies of the society and the need to destroy it. The symbol of the owl is also a tool for Khalil Dhowir to glorify the division and isolation of the Arab lands. In this poem, the crocodile is a symbol of the enemy, and the reference to its exit and repulsion indicates that he hopes to overcome and expel the enemies from his land. Although 'Al-Sinbad' is not mentioned except in the title, Sinbad remains a symbolic expression of the poet himself and, in fact, the poet's twin, which has his thoughts and desires behind the mask of Sinbad. In this poem, Sinbad is a contemporary Arab man who incurs personal and social pains in his travels and adventures but is hopeful and dynamic.

Keywords: Symbol, Myth, Khalil Hawi, The poem "Sinbad on his eighth journey"



واکاوی نماد و اسطوره در قصیده‌ی «السندباد فی رحلته الثامنة» خلیل حاوی

سید مهدی نوری کیدقانی، استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه حکیم سبزواری
راضیه کارآمد؛ دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه حکیم سبزواری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۳

چکیده

خلیل حاوی، شاعر معاصر پرآوازه‌ی لبنانی و داری مطالعات ادبی و فلسفی ژرف بود که به مشارکت در فعالیت‌های سیاسی رغبت داشت. وی که تحصیل‌کرده‌ی دانشگاه امریکایی و فارغ‌التحصیل دانشگاه «کمبریج» انگلیس است، در سروده‌ی «السندباد فی رحلته الثامنة» خود، از نمادها و اسطوره‌های گوناگونی استفاده کرده که شرایط سیاسی و اجتماعی زادگاه وی و سرزمین‌های عربی در آن بی‌تأثیر نبوده‌است. این نوشتار به شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی، کارکرد و کاربرد نمادها و اسطوره‌ها را در این سروده بررسی می‌کند و به این نتیجه رسیده که سندباد، همان انسان معاصر و خود شاعر است که در پس نقاب سندباد، به بیان تجربه‌ی خود می‌پردازد. در این سروده، غول، نماد نیستی و قیام است و شاعر با ارائه‌ی تصویری از جغد، از تظاهر و ریا در جامعه گله می‌کند. او از دشمنان با عنوان تمساح یاد می‌کند و خورشید را نماد آزادی و صداقت می‌داند. همچنین آتش به عنوان نمادی برای تطهیر و قدرت‌های مثبت و رستاخیز و تولد دوباره به کار برده شده‌است. خلیل حاوی از تاک و شراب، به عنوان نمادی از حضرت مسیح و زندگی ابدی یاد می‌کند و آذرخش و اسطوره‌ی «بعل» را نیز به عنوان نماد خیزش و باروری قرار می‌دهد. به‌طور کلی کارکرد نمادها و اسطوره‌ها در این سروده، در راستای مفهوم کلی آن است و کاستی و ناراستی‌ها را می‌نمایاند و در عین حال به غلبه بر آن‌ها امیدوار است.

کلید واژه‌ها: نماد، اسطوره، خلیل حاوی، السندباد فی رحلته الثامنة.

مقدمه

در دوران معاصر، نویسندگان و شاعران گاهی، از بیان مستقیم افکار و دغدغه‌های ذهنی خود اجتناب می‌کنند و آن را در پوششی از نماد ارائه می‌دهند که این مسأله گاهی، مخاطب را در دریافت مفهوم چنین شعرهایی با دشواری مواجه می‌نماید. البته پوشیده نیست که نمادها، تاریخی به درازای تاریخ آدمیان دارند و در طول تاریخ زندگی آدمی حضور پررنگی داشته‌اند؛ رد پای نمادها و رمزها «در ادبیات قدیم عربی با تکیه بر دو رکن ایجاز و تعبیر غیر مستقیم وجود داشته است» (الجنیدی، لا تا: ۱۶۲) اما در دوران معاصر به خاطر تحولات و تغییرات سیاسی و اجتماعی جوامع کارکرد نمادها در ادبیات رنگ و رونق دیگری یافت.

خلیل حاوی از جمله شاعرانی است که از نماد و اسطوره در شعر خود به وفور استفاده کرده است. در سروده‌های او، نماد و اسطوره با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ و نزدیک به هم دارند؛ نماد و اسطوره هر دو ریشه در ناخودآگاهی دارند. این دو «از بیان و تعبیر غیر مستقیم گوینده حکایت دارند که ابهام و ویژگی مشترک آنها است» (یوسفی و رسولیان آرانی، ۱۳۹۲: ۳۸۹). اسطوره به لحاظ مفهوم، پیام، ساختار و قالب، بیشترین پیوند را با نماد دارد و در کنار نماد برای بیان نمادین به کار می‌رود. کاسیر بر این باور است که «در آغاز هیچ‌یک از نمادها به گونه‌ای مستقل و متمایز از دیگر نمادها پدیدار نمی‌شوند، بلکه هر یک از آنها باید از زهدان مشترک اسطوره بیان آید» (کاسیرر، ۱۳۶۷: ۹۷) اسطوره فقط به زبانی نمادین بیان می‌شود برای آشنایی کامل با زبان اساطیر باید زبان نمادها را دانست. در واقع «نماد یک اصطلاح است. به مثابه جنسی که به شیوه‌ای رازآمیز و جاودانه، تمام افراد را در برمی‌گیرد. زبان اسطوره، زبان نمادهاست». (اکبری‌زاده و تقی‌زاده، ۱۳۹۳: ۳۰)

خلیل حاوی در سروده‌ی بلند «السندباد في رحلته الثامنة» اسطوره‌ی سندباد را به همراه آمیزه‌ای از نمادهای دیگر برای ارائه‌ی معنا و مضمون موردنظر خود به کار گرفته است. او، این قصیده را بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ میلادی سرود که این دو سال از زندگی شاعر، همزمان با چند رویداد در جهان عرب و زادگاهش لبنان بود؛ یکی تصمیم جمال عبد الناصر، در جهت ملی‌سازی کانال سوئز در سال ۱۹۵۶م و اتحاد مصر و سوریه و تلاش برای یکپارچگی کشورهای عربی و دیگری بروز جنگ داخلی در لبنان - زادگاه شاعر - در سال ۱۹۵۸م که با دخالت مستقیم آمریکا صورت گرفت. بی‌تردید تأثیر این حوادث و آثار روحی و معنوی آن بر ذهن و عاطفه‌ی شاعر غیرقابل انکار است. در سروده‌ی وی، سندباد در سفر هشتم، شخصیت جدیدی به خود می‌گیرد که قادر به ایجاد تغییر در واقعیت‌ها است. «او پس از آن که خانه‌اش (نماد تمدن قدیم) را ویران کرد و به فساد آن پایان داد، خانه‌ای نو (نماد تمدن جدید) بنیان می‌کند». (غنیمی هلال، ۱۹۹۵: ۱۵۶) حاوی در این قصیده،

علاوه بر آن که این اسطوره‌ی کهن را ترسیم کرده، تصویر جدیدی از آن را ارائه داده است. «سندباد، به نظر حاوی، شخصی است که در پی حقیقت و یقین است». (الضواي، ۱۳۸۴: ۱۱۳) در حقیقت سندباد در این قصیده، انسان معاصر است که تلاش می‌کند تا از تجربه‌های تاریخی رها گردد و با وجود تعارض میان او و بازدارنده‌های زمانی و مکانی در فضای گسترده‌تری حرکت کند. سندباد در هزار و یک شب، «شخصیتی شجاع، کوشا، ماجراجو، کاوش‌گر، باهوش، چابک، امیدوار، واقع‌بین و منفعت‌طلب نشان داده می‌شود. او کسی است که قسمت اعظم ثروت انبوه پدرش را از بین می‌برد، ناگاه از خواب غفلت بیدار می‌شود و به فکر جبران اشتباهات گذشته خود می‌افتد، راه دریا و تجارت را در پیش می‌گیرد و طی هفت سفر دریایی ثروتی به دست می‌آورد. او در هر سفر با مشکلات و مخاطرات فراوانی روبرو می‌شود، اما در نهایت پیروز و سالم به خانه و سرزمین خود بازمی‌گردد و پس از اندک مدتی با وجود مخاطرات و سختی‌های سفر قبل، شوق سفر و ماجراجویی در نهادش ایجاد می‌شود و برای سفر دیگر حاضر می‌گردد». (نک: بلاطه، ۲۰۰۷: ۳/۸۱-۱۲۲) سندباد حاوی هم مثل سندباد قصه‌ی هزار و یک شب، اشتیاق به تجربه‌ی حوادث بهتر را در سر می‌پروراند؛ ولی برخلاف او بین امیدواری و ناامیدی قرار می‌گیرد و هشتمین سفرش را هم به انجام می‌رساند. اگرچه سندباد در سفر هفتم به ثروتی هنگفت دست می‌یابد ولی سندباد حاوی در سفر هشتم، «تمام متعلقاتش را به دریا افکند و بر خسارت متأثر نگشت؛ محروم شد؛ اما با تهیدستی به جوهر فطرتش نایل آمد». (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۵۳) گویا او در سفر هشتم پرتو خیزش را به چشم خود دیده و به یقین رسیده است؛ برخلاف سندباد که ثروت از دست‌رفته را بازمی‌یابد، سندباد حاوی در سفر هشتم چیزی جز فقر و محرومیت را به دست نمی‌آورد.

این نوشتار نمادها و اسطوره‌های، سندباد، غول، جغد، زنبق، تمساح، خورشید، آتش، شراب، تاک، بعل و آذرخش را در قصیده «السندباد في رحلته الثامنة» خلیل الحاوي بررسی می‌کند و تلاش دارد به این سؤال پاسخ دهد که کارکرد نماد و اسطوره‌ها در سروده‌ی «السندباد في رحلته الثامنة» حاوی چگونه است؟

پیشینه‌ی پژوهش

در مورد خلیل حاوی مقاله‌ها و کتاب‌هایی به نگارش درآمده و یا به صورت تطبیقی اشعار وی با دیگر شاعران بررسی شده است؛ از جمله:

نجمه رجائی در مقاله‌ی «حکایت سندباد به روایت نی و باد» (مجله زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره‌ی ۱۴۱: ۱۳۸۲) به تجزیه و تحلیل اسطوره‌ی سندباد در شعر حاوی پرداخته است.

«خوانش‌های متفاوت سندباد در شعر معاصر عربی» (لسان مبین، شماره‌ی ۴: ۱۳۹۰) از علی سلیمی و پیمان صالحی است که موضوع سندباد در سروده‌های چهار شاعر (بیاتی، سیاب، حاوی، عبدالصبور) را بررسی کرده‌اند. یافته‌های پژوهش بر آن است که هر چهار شاعر به اعتراض به وضع موجود و تلاش برای دگرگونی آن پرداخته‌اند که تحلیل هریک از آن‌ها با توجه به روحیه و اوضاع سیاسی و اجتماعی خود متفاوت بوده است.

در مقاله‌ای دیگری با عنوان «بررسی تطبیقی اسطوره سندباد در شعر بدر شاکر السیاب و خلیل حاوی» از علی سلیمی و پیمان صالحی (زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۴: ۱۳۹۰) به مقایسه‌ی شعر دو شاعر مذکور درباره‌ی سندباد پرداخته‌اند.

«بررسی تطبیقی اسطوره‌های دینی در شعر خلیل حاوی و احمد شاملو» عنوان مقاله‌ای است از ناصر قاسمی و بهرعلی رضایی (کاوش‌نامه‌ی ادبیات تطبیقی، شماره‌ی ۲۲: ۱۳۹۵) که به بررسی نقاط اشتراک برخی از اسطوره‌های دینی مانند العازر، ایوب، عیسی و غیره در اشعار خلیل حاوی و شاملو پرداخته‌اند.

در مقاله‌ی «دلالت نمادین رنگ در شعر خلیل حاوی» از محسن پیشوایی علوی و شهلا شکیبایی فر (نقد ادب معاصر عربی، شماره‌ی ۱۲: ۱۳۹۵) به بررسی جایگاه رنگ و مفاهیم نمادین آن در شعر خلیل حاوی پرداخته شده است.

و ایلیا حاوی هم در کتاب «خلیل حاوی فی سطور من سیرته و شعره» (۱۹۸۷م) به این شاعر پرداخته است.

همان‌طور که مشاهده شد، مقاله‌ها و کتب مختلفی به طور کلی یا تطبیقی اشعار خلیل حاوی را بررسی کرده‌اند؛ اما مسأله‌ای که این پژوهش را از پژوهش‌های مشابه متمایز می‌کند این است که در پژوهش حاضر، نماد و اسطوره در یک قصیده‌ی شاعر بررسی شده که این امر باعث ژرف‌نگری و شناخت بهتر و بیشتر یک قصیده می‌شود. برخی پژوهش‌ها، یک نماد یا اسطوره را در قصیده، مبنای تحلیل خود قرار داده و کل قصیده را بر اساس آن بررسی کرده‌اند ولی این مقاله، نمادها و اسطوره‌هایی که در راستای ارائه‌ی مفهوم کلی و مشخص شاعر است را تحلیل می‌کند. بنابراین این مقاله، به طور جداگانه و خاص، یک قصیده از سروده‌های خلیل حاوی را بررسی کرده و نماد و اسطوره‌های مطرح شده در همین سروده را بررسی کرده است. بدین صورت که در ابتدا، اسطوره‌ی سندباد را که

اصلی‌ترین و شاخص‌ترین آنهاست را بررسی می‌کند و در ادامه سایر نمادهای به‌کاررفته در این سروده که در راستای مفهوم کلی اراده‌شده‌ی شاعر است را واکاوی می‌کند.

بحث و بررسی

این سروده، برآمد جریان‌های سیاسی دوران شاعر و متأثر از گرایش‌های فلسفی وی است؛ خلیل حاوی در این سروده‌ی خود، در راستای تفهیم معنای رستاخیز و ضرورت ایجاد تحولات اجتماعی و سیاسی عمل کرده‌است. در شعر وی صدای انسان مقهور عربی شنیده می‌شود و تخیل به یک نیروی محرک، مبدل گشته که اصلی‌ترین کار ویژه‌اش، انتقال روحیه‌ی نوزایی به افکار عمومی جامعه است. سندباد به همراه نمادهای دیگر در این سروده، بیانگر تجربه‌ی شعری شاعر است «او آمده تا راوی هزار و یک غم انسان معاصر باشد؛ انسانی که می‌خواهد با وجود تعارض میان او و بازدارنده‌های زمانی و مکانی، حرکت در افق‌های گسترده‌تری را تجربه کند». (رجبی و شکوری، ۱۳۹۴: ۴۷) نمادهایی به‌کاررفته در سروده، همه در راستای القای اندیشه‌ی شاعر به مخاطب است؛ نمادهایی مانند سندباد، غول، جغد، زنبق، تمساح، خورشید، آتش، شراب، تاک، بعل که در ادامه، کاربرد نمادین آنها واکاوی شده‌است.

سندباد

قهرمان قصیده، سندباد دریایی، از جمله قهرمان‌های افسانه‌ای است که در کتاب «هزار و یک شب» به وی پرداخته شده‌است. او جوانی ماجراجو از اهالی بغداد و وارث ثروتی هنگفت بود؛ اما چندی نگذشت که مال و منال از کف داده، به سختی در افتاد تا اینکه به همراه تنی چند از دوستان، راه دریا پیش گرفته به تجارت و سفر همت گماشت. در طی هفت سفرش، با حوادث و خطرهای گوناگونی روبرو شد، اما در نهایت پیروزمندانه و همراه با ثروتی فراوان به دیار خود بازگشت. (۴، ۱۹۹۳: ۸۲) سندباد در سروده‌ی «السندباد في رحلته الثامنة» در ده چرخه به تصویر کشیده شده‌است؛ در این سروده، به غیر از آنچه در عنوان آمده، تصریحی به نام سندباد ندارد. سندباد مجلس رخوت‌آلود بغداد و دوستان و همشینیان خود را ترک کرده و کشتی‌اش را آماده می‌سازد تا در گرداب دریای تازه‌ای فرو رود. خانه‌ی غباراندود، قرار از وی دربروده است؛ روح سرگشته و ناآرامش، دل به پهنه دریا می‌سپارد تا با سفر به سرایی دیگر، به آرامش دست یازد و یأس و ناامیدی را از هستی انسان معاصر بزدايد: «داري التي أبحرت غرْبَتِ معي /.../ الليل في المدينة/ تمتصني صحراءُ الحزينة/ وغرْفَتِي تَنمو على عَتبتها العُبار/ فابتنغي الفرار» (حاوی، لاتا: ۲۵۵ و ۲۵۶). از عبارت شاعر این‌گونه استنباط می‌شود

که «سندباد نماد جوامع رو به اضمحلال عربی است که غبار زمان، آن‌ها را به حذف تدریجی می‌کشاند و شاعر بر آن است تا با فرایند سمبلیک سفر، دیگر بار بر آن‌ها روح زندگی بدمد» (رجبی و شکوری، ۱۳۹۴: ۵۵) در ادامه، شاعر بشریت را برای رهایی از پوچی و بی‌مقداری به خیزش فرامی‌خواند. البته ترسیم تصاویر متضاد، بیانگر آن است که شاعر هنوز به یقین نهایی نرسیده است. پس از چندی سندباد به «برکت نهایی» دست می‌یازد و می‌خواهد بیماری‌ها را از وطن عربی‌اش بزدايد: «وسوف یأتی زمنٌ أحتضنُ/ الأرضَ وأجلو صدراًها/ وأمسحُ الحدودَ»^۲ (حاوی، لاتا: ۲۹۷ و ۲۹۸). در بخش‌های پایانی قصیده، ابتدا شاعر نمایی از پیوستگی کامل شخصیت حاضرش را با تصویر اسطوره‌ای سندباد ارائه می‌دهد، سپس شمه‌ای از تجربه معاصرش را بدان ضمیمه می‌کند که مهم‌ترین وجه تمایز سفر هشتم با سفرهای پیشین به حساب می‌آید. با بازگشت به دنیای عادی، زمین و مردمش، با واقعیت‌ها و معضلات موجود روبرو می‌شود. در این سفر، سندباد با هیأت یک شاعر به زمین بازگشته و نوید روزهای خوش را برای مردمش به ارمغان آورده است: «ضیعتُ رأسَ المالِ و التجاره،/ عدتُ إلیکم شاعراً فی فمه بشاره^۳» (همان: ۲۹۹). تجلی سندباد در لباس یک «شاعر» به سوی جمع برگشته، بیانگر این است که «سندباد، همان خلیل حاوی است که از آغاز سروده به چهره‌ی خود «نقاب» زده و از زبان او به بیان تجربه‌ی خود پرداخته است و سندباد معاصر (خلیل حاوی) به صورت نمادی بر آن است تا بگوید شاعران در قبال جامعه و وطن خود مسؤولند و نباید در برابر نابسامانی‌ها و ناهمگونی‌ها لب فرو بندند». (نجفی ایوکی و بوجاریان، ۱۳۹۳: ۲۷۵) در واقع سندباد، نماد امت عربی است که می‌خواهد عقب‌ماندگی را پشت سر بگذارد تا از نو متولد شود و با خود بشارت تولد تمدن جدیدی را می‌دهد.

غول نماد نیستی و قیام

در کتاب فرهنگ نمادها در مورد غول گفته شده که «غول نماد نیروهای غیرعقلایی است و همچنین غول، نماد قیام است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵: ۴ / ۳۶۸) و همچنین «نماد نیستی است». (طالب‌زاده شوشتری و صدیقی، ۱۳۹۲: ۱۳۶) حاوی، در این سروده، در چرخه‌های اول، هشتم و دهم از این نماد استفاده کرده است؛ شاعر، با یادآوری سرگذشت تلخ و شیرین خود می‌گوید که چگونه در سفرهای پیشینش، «غول» را شکست داده و از دستش گریخته و چگونه «شیطان» را مست نموده و او را به قتل رسانده است. چگونه از دست مردمانی جان سالم به در برده که قصد داشتند بر طبق سنت‌های خود، وی را زنده زنده به همراه همسر مرده‌اش در خاک دفن کنند، اما او با ایجاد شکافی در قبرش از آنجا نیز گریخته است. سندباد، امیدوار است تا بخت با او یار شود و از هشتمین

سفرش، همچون قبل، سالم بازگردد: «رحلاتي السبع وما كنتُتهُ/ من نعمة الرحمان والتجاره/ يوم صرعتُ الغول والشيطان» (حاوي، لاتا: ۲۵۶)

در بخشی دیگر، مجدداً غلبه‌ی خود بر غول را یادآوری می‌کند که این غلبه و مخالفت با غول در راستای بیان نمادین غول، برای مفهوم قیام است: «طالما تُرتُ، جلدتُ الغول/ و الأذنان في أرضي/ بصقت السمَّ و السباب» (همان: ۲۸۸ و ۲۸۹)

همچنین، وی، در بخش دیگری از همین سروده دوباره واژه‌ی غول را به کار می‌برد. در واقع هدف شاعر از اختیار اسلوب روایی و جهش به گذشته آن بوده تا به مخاطب القا کند که او می‌تواند در این سفر نیز موفق باشد؛ همان‌گونه که در هفت سفر پیشین نیز موفق بوده‌است. به ویژه آنکه اینک وی بسیار مجرب و کارکشته شده‌است: «رحلاتي السبع رواياتُ عن الغول، عن الشيطان و المغاره/ عن حيل تعيا لها المهارة» (همان: ۲۹۸)

از آنجایی که غول نماد نیستی و قیام است و شاعر، از مبارزه و تلاش برای از بین بردن آن دم می‌زند، می‌توان گفت که غول می‌تواند بیانگر این باشد که «او [شاعر] زیر بار عقب‌ماندگی و نادانی و بیماری‌های اجتماعی و تربیتی و پارادوکس‌های آن قرار دارد» (رجائی، ۱۳۸۲: ۴۳) که این مسائل، از فقدان و نیستی پیشرفت و علم و سلامتی حکایت دارد؛ گویا شاعر در پی قیام و زدودن این کاستی‌ها است. از سوی دیگر «غول و اژدها از مظاهر شرّ ناخودآگاه هستند که می‌توانند نماد ابرقدرت‌های شرق و غرب و یا نماد اسرائیل و آمریکا باشند». (حیدریان شهری، ۱۳۹۱: ۸۹) این کاربرد و کارکرد واژه‌ی غول به درستی و زیبایی در شعر به‌کار گرفته شده؛ چرا که بیانگر محکوم‌کردن جهل و نابخردی است و از طلب قیام از سوی شاعر، ضد دشمنان داخلی و خارجی، حکایت دارد. طبق توضیحات بیان‌شده، غول از کاستی‌ها و بیماری‌ها و دشمنان خارجی حکایت دارد.

جغد معادل موضوعی ریا و انزوا

در چرخه‌ی دوم از سروده، سندباد مهاجر، به خانه‌ی کهن خود، یعنی همان «ذات قدیمیش» می‌نگرد و آن را پر از پلیدی و نجاست می‌یابد؛ خانه‌ای که به شهر نفرین‌شده‌ی «سدوم» می‌ماند، شهری که مردمانش یکسره آلوده‌دامن و گناه پیشه‌اند و در پس پرده‌ی دینداری خود، به هزاران پلیدی گرفتارند. در تاریخ آمده که «سدوم محل سکونت قوم لوط بوده که مرتکب اعمال شنیعی می‌شدند و پیامبر خدا را می‌آزردند» (نک: قرشی، ۱۳۷۱: ۲۱۸/۱) از این روست که از در و دیوار این خانه‌ی سندباد، چیزی جز معصیت نمی‌بارد و با این بیان، گویا حاوی معتقد است که انسان معاصر غرق در آلودگی شده و می‌بایست در افکار و اعمال دینی خود تغییراتی ایجاد کند. در همین راستا، وی در بخشی از

این سروده، کاهنی را به تصویر می‌کشد که تظاهر به دفاع از ارزش‌ها می‌کند: «وکاهنٌ فی هیکلِ البعلِ / یُرَبِّی أفعواناً فاجراً و بوم / یفتنُّ سراً الخصبِ فی العذارى^۷» (حاوی، لاتا: ۲۵۹)

در این عبارات، شاعر، «تناقض بین ارزش‌ها و عمل را آشکار می‌سازد؛ کاهنی که تظاهر به دفاع از ارزش‌ها می‌نماید، فردی است شهوت‌ران و فاسد؛ خلاف آنچه که آشکار می‌سازد». (الضواوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳) در واقع کاهن - که می‌تواند نماد انسانی روحانی‌نما و زاهد منظری پوشالی باشد - در اینجا، در انزوا و خلوت خود به فساد، گناه و شهوت‌رانی می‌پردازد و در حقیقت انسان‌هایی خطرناک، فاسد و افعی صفت را پرورش می‌دهد. این مطلب می‌تواند بیانگر ریا و تظاهر در جامعه باشد و «افعوان» به معنی افعی نر (افعی در عربی: افعی ماده و افعوان: افعی نر)، که معادل کاهن است، بر شدت و عمق گمراهی دلالت می‌نماید؛ چرا که مردان به اصطلاح راهبی که باید الگوی پارسایی باشند، به فجور و فساد پرداخته‌اند و به قول حافظ «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند» که این عمل آن‌ها چون سم افعی بسیار کشنده و مخرب است. جغد نماد ویرانی است و از آن‌جا که اغلب در خرابه‌ها زندگی می‌کند، خود به تنهایی، نماد اندوه و نشان مرگ، ویرانی و خلوت مالخولیایی است (شوالیه و گبران، ۱۳۷۹: ۲ / ۴۳۴) و شاعر خواسته با به کارگیری این واژه‌ها در کنارهم، تصویر نامبارکی از تظاهر، ریا، ناراستی و تناقض را در ذهن تثبیت کند. «از آن‌جایی که جغدها نور روز را نمی‌بینند، نماد اندوه، ظلمت انزوا و خلوتی مالخولیایی هستند. در مصر جغد، نشانگر سرما، شب و مرگ بوده‌است و در بین اقوام سرخپوست آمریکایی، جغد، خدای مرگ و نگهبان گورستان‌ها است» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴، ۲ / ۴۳۴-۴۳۸) از این‌رو جغد می‌تواند بیانگر ایستایی، انزوا و تفرقه سرزمین‌های عربی باشد. (پیشوایی علوی و شکیبایی فر، ۱۳۹۵: ۷-۹) گویا شاعر خواسته با این عبارات، تصویرگر رویکرد واپس‌گرایانه‌ی ساکنان سرزمین‌های عربی باشد که در برابر فجایع غم‌انگیزی که همه روزه در کشورشان رخ می‌دهد، بی‌هیچ حرکت و خیزشی تنها با نفرین و یا دست به دعا برداشتن در انتظار معجزه هستند. آنها در مقام عمل در برابر تفرقه‌افکنی‌ها و جنگ‌افروزی‌ها عکس‌العمل مناسب و خردمندانه بروز نمی‌دهند و در خلوت و انزوا به گناه و دینداری کج‌دار و مریز خود مشغول هستند.

زنبق برابر نهاده مفهوم رستاخیز و امید

ایشتر (عشتار) و تموز (بعل) اسطوره‌هایی هستند که برای رستاخیز به کار می‌روند؛ در اسطوره‌های سومری، ایشتر (اینانا) رهسپار دیار عدم گشته تا دیگر بار تموز را به زندگی بازگرداند؛ پس از رفتن این دو، هستی روبه نابودی و ویرانی می‌نهد و توان رویش از میان می‌رود؛ در جهان فرودین، ایشتر

به افسون جادو به جهان زندگان باز می‌گردد و تموز-که فرودش به جهان مردگان با مرگ و تولد دوباره‌ی گیاهان پیوند خورده- پس از بازگشت، هرساله زخم برمی‌دارد و آب رودخانه آدونیس از خون تموز، ارغوانی رنگ به سوی دریا جاری می‌شود. (هوک، بی تا: ۵۰-۵۳) شاعر در این سروده‌ی طولانی، چند بار از واژه‌ی زنبق استفاده کرده‌است:

«كان الكفنُ الأبيضُ درعاً/ تحتهُ يختمُ الربيعُ،/ أعشبَ قلبي،/ نبصُ الزنبقُ فيه^۸» (حاوی، لاتا: ۲۷۵). در واقع شاعر «با پروراندن بهار در قلبش، به خود نوید حیات پس از مرگ می‌دهد» (رجبی و شکوری، ۱۳۹۴: ۵۶) و از زنبق به عنوان نماد برجسته‌ی بهار و تولد دوباره بهره می‌جوید. از نظر شاعر، در جاده‌ی آزمون‌ها و چالش‌ها هم، تلاش برای رستاخیز و برآورده کردن امیدها و آرزوها ستودنی است. در واقع وقتی در هنگامه‌ی فاجعه و شدت آن، ملجأ و مأوی بیم‌زدگان باشی گویا، نباتات و پرندگان هم به تو پناه می‌برند: «في الغابات و الدروب/ مال إلينا الزنبقُ العريانُ/ أدفأناه باللمسِ و زودناه بالطيوب^۹» (حاوی، لاتا: ۲۸۴) و «و احتفلی بالحلوة البريئة/ كأنها في الصبحِ/ سُقت من ضلوعي/ نبتت من زنبق البحار/ ما عكّر السلال في ضحكتها^{۱۰}» (همان: ۲۸۰) حاوی در جایی از سروده‌اش از این گل استفاده کرده‌است که به ثبت اشاره‌های تولد جدید امت می‌پردازد؛ با اندک تأملی در عباراتی که زنبق در آن استفاده شده‌است می‌توان مفهوم بشارت، رستاخیز، امید و تحوّل را دریافت چرا که از بهار، سبز شدن دل، لبخند و بامداد سخن گفته‌است.

تمساح نماد چهره دشمن

لبنان و کشورهای عربی در دوره‌ی شاعر، با دشمنان گوناگونی درگیر بودند. در این سروده، دو بار از واژه تمساح استفاده شده که مقصود وی از آن، دشمنان است؛ «أما التماسيحُ مَضَوْا عن أرضنا^{۱۱}» (حاوی، لاتا: ۲۹۴)، «تضیعُ في بحري التماسيح^{۱۲}» (همان: ۲۹۶).

حاوی در این سروده، از دشمنان، به عنوان تمساح یاد می‌کند. وقتی شاعر، از رفتن دشمنان و زوال آنها سخن می‌گوید، نشانه‌ی آن است که به پیروزی بر دشمنان سرزمینش و نابودی آنها امید بسته و در ضمن آن، او مؤده‌ی آمادگی امت عربی برای خیزش و انقلاب را می‌دهد. وی این تفکر را القا می‌کند که دنیای عرب میراث کهن و سنت‌های ایستا و راکد گذشته را نو کرده و با اتحاد خود، دشمنانش را عقب رانده‌است. تعبیر زیبا و کاربرد هنری حاوی از این نماد (تمساح) هوشمندانه است؛ چرا که «تمساح نمادی منفی است؛ زیرا وضعیتی ظلمانی و مهاجم را در ناخودآگاه قومی نشان می‌دهد و نماد طبیعتی شرور است». (شوالیه و گبران، ۱۳۸۵: ۴/ ۵۵۴-۵۵۵)

خورشید نمادی برای بیداری و آزادی

شاعر در این سروده چند بار از واژه‌ی «الشمس» به معنای خورشید استفاده کرده‌است مانند: «وَالطَّيْفُ الَّذِي يَلْمَعُ فِي الشَّمْسِ^{۱۳}» و «كَانَتْ خُطَاهَا تَكْسِرُ الشَّمْسَ / عَلَى الْبَلْوَرِ، تَسْقِيهِ الظَّلَالَ^{۱۴}» (حاوی، لاتا: ۲۷۶ و ۲۷۷). یکی دیگر از این عبارات‌ها چنین است: «عَايِنْتُ فِي مَدِينَةٍ / تَحْتَرِفُ التَّمْوِيَةَ وَالطَّهَارَةَ / كَيْفَ اسْتَحَالَتْ سَمَرَةُ الشَّمْسِ / وَزَهْوُ الْعَمْرِ وَالنَّضَارَةَ / لِعَصَّةٍ، تَشْنَجُ، وَضِيقُ^{۱۵}» (همان: ۲۶۳). در عبارت پیشین، حاوی «باور خویش را درباره‌ی نفوذ آرایش و تزویر به ذات و بنیان شهر نشان می‌دهد. وی، حکایت شهر افیون‌زده‌ی خفته‌ای را باز می‌گوید که پس از بیداری، خود را در حصار تباهی، آوار سنگ‌ها، گله‌های گرسنه، خرابی، ویرانی و حریق می‌یابد و تغییر اصیل و بنیادین ذات را به‌عنوان عامل اصلی بی‌تعادلی آن و قرار گرفتنش در تباهی، معرفی می‌نماید. بدین ترتیب خورشید روح رنگ می‌بازد و از جوانی، فاصله می‌گیرد و آرام آرام، احساس سوگواری‌اش، بیدار می‌گردد» (حیدریان شهری و صدیقی: ۱۳۹۱: ۱۱۰) بنابراین «سمره الشمس» می‌تواند بیان نمادینی برای بیداری، بی‌آلایشی، صافی و صداقت باشد که رنگ باخته و از درخشش و تابش آن خبری نیست.

همچنین خلیل حاوی در چرخه‌ی هشتم، در بیانی نمادین، خورشید را نماد آزادی می‌داند. سندباد که در واقع خود شاعر است، آن را محترم می‌شمارد؛ «مَا كَانَ لِي أَنْ أُحْتَفَى / بِالشَّمْسِ لَوْلَمْ أُرْكَمْ تَغْتَسِلُونَ الصَّبْحَ فِي النَّيْلِ وَفِي الْأُرْدُنِّ وَالْفِرَاتِ / مِنْ دَمْعَةِ الْخَطِيئَةِ / وَكُلُّ جَسْمٍ رِبْوَةٌ تَجُوهَرْتُ فِي الشَّمْسِ، / ظِلُّ طَيْبٍ، بِحَيْرَةٍ بَرِيئَةٍ^{۱۶}». (حاوی، لاتا: ۲۹۴) در این عبارت، شاعر، با عصری‌کردن اسطوره‌ی سندباد، میان میراث و دنیای امروز پیوندی مناسب برقرار نموده‌است. او، رؤیای دستیابی به دنیای جدید را از زبان سندباد بیان می‌کند و زمان و عصری بی‌گناه را برای ملت خویش آرزو می‌کند. در این بخش، «سندباد خورشید را که نماد آزادی است، حرمت می‌نهد و می‌بیند که عرب‌ها از میراث کهن‌شان رهایی می‌یابند و از لغزش‌های شان پاک می‌گردند و دشمنان‌شان را می‌رانند» (الضواوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶)

بنابر آن چه گذشت؛ خورشید در این سروده، گاه، در کاربرد اصلی خود به کار رفته‌است و گاه بیانی نمادین دارد. «خورشید نماد آفرینندگی، قانون طبیعت، آتش، آگاهی، تفکر، روشنگری، عقل، بینش معنوی، پدر (معمولاً ماه) و زمین نماد مادر و مادینگی‌اند و خورشید پدر است، اما در برخی جوامع برعکس است، گذر زمان و حیات است و خورشید در حال طلوع، نماد تولد و روشنگری است؛ خورشید در حال غروب نمودگار مرگ است. در عرفان خورشید نماد روح است.» (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۲۰) در همین راستا، نمادین بودن مفهوم خورشید در عبارات‌های خلیل حاوی بر این اساس

صورت گرفته که بیانگر پاکی و بی‌آلایشی روح نخستین آدمی و آزادی باشد؛ آزادی‌ای که از آگاهی، تفکر و عقل سرچشمه می‌گیرد و زمینه‌ساز تولدی دوباره و در اثر روشنگری خردمندان و برجستگان و پیامبر صفتان هر دوره‌ای است.

آتش معادل موضوعی مفهوم باززایی

در این سروده، حاوی از واژه‌ی «نار»، به معنای آتش استفاده کرده‌است. یکی از مهم‌ترین مظاهر تولد دوباره در سروده‌های حاوی، آتش است؛ «آتش، نماد مرگ و باززایی، و از نمادهای تطهیر است. در نمادگرایی تمدن‌های اقوام باستان، آتش، سرچشمه‌ای قدسی دارد و پرتوهای آن، بسان پرتوهای خورشید، نماد تولد دوباره، تطهیر و اشراق است». (شوالیه و گربان، ۱۳۸۴: ۱/ ۶۴) مانند این عبارت از سروده‌وی که شاعر می‌گوید: «تجسّد واغترف من جسدي/ وخبزاً وملحاً،/ خمره ونار،/ وحدي على انتظار^{۱۷}» (حاوی، لاتا: ۲۷۶). اینکه در این عبارات آتش و شراب در کنار یکدیگر آمده‌اند، مسأله‌ای است که بار معنایی نماد آتش را تقویت می‌کند؛ چرا که شراب، نماد مسیح هم به‌شمار می‌رود و مسیح، یادآور خیزش، رستاخیز و تطهیر است. گویا حاوی، با به کارگیری این نمادها مردم را به تطهیر از آلودگی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها فراخوانده و به خیزش و رستاخیز دعوت کرده‌است؛ خیزش و رستاخیزی که تولدی دوباره را نوید می‌دهد. این کار، تلاشی است از سوی شاعر در جهت پالایش نفس و زدودن زنگار آن و بازگشت به دوران پاکی در بُعد فردی و کوششی است برای از بین بردن نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی، و بازگشت به عزت پیشین در بُعد جمعی، که به عنوان یک شاعر رسالت خویش را به خوبی و ظرافت به انجام رسانده‌است.

این بخش از شعر «موسی یری/ ازمیل نار صاعق الشرر/ يحفر في الصخر/ وصايا ربّ العشر^{۱۸}» (همان: ۲۵۸ و ۲۵۹) نیز بیانگر مفهوم نمادین باززایی آتش است؛ در واقع حاوی بر این باور است که باید محتویات فکری، دینی و اجتماعی را متحوّل کند و عیب‌های آن را آشکار کند. او نخست به سراغ محتویات دینی می‌رود و به آنها می‌پردازد. وی با این اقدام در درون خود شاهد تولد نیروهای تأثیرگذار است. (الضاوی، ۱۳۸۴: ۱۲۲) در این ابیات، عبارت «ازمیل نار» نماد تولد قدرت‌های مثبت است و به انتقال تفکر شاعر از منطق تأثیرپذیری به تأثیرگذاری به منظور ایجاد تحول و انقلاب دلالت دارد (عشری زاید، ۱۹۷۴: ۲۶).

در جایی دیگر از این سروده، وقتی شاعر غبار اندیشه‌های کهن را از چهره سرزمینش می‌زداید، با بهره‌گیری از نماد آتش، از انتظار و عطش اشتیاق به رستاخیز سخن می‌گوید. او از گذشته‌ای یاد

می‌کند که سپری شده و باز نخواهد گشت و رؤیای تولد دوباره و زندگی باطراوت را در دل و باور خود و مخاطبش می‌پروراند: «رَبِّي، لِمَاذَا شَاعَ فِي الرُّوْيَا/ دَخَانُ أَحْمَرَ وَنَارُ؟»^{۱۹} (حاوی، لاتا: ۲۹۶). برآیند کلی از نماد آتش در سروده‌ی حاوی این است که آتش، عنصری بازآفریننده و نماد رستاخیز و تولد دوباره است.

تاک و شراب نماد رستاخیز، مسیح و زندگی ابدی

خلیل حاوی، مسیح و نمودهای وابسته به او مانند صلیب، تاک و کلماتی از این دست را بارها در شعرش با هدف پرورش آرمان رستاخیز و مطرح نمودن اندیشه‌ی خیزش برای نجات و رهایی حقیقی به‌کار گرفته است. رویش تاک (الکرم) نماد حضرت مسیح (ع) و نماد زندگی ابدی، به‌ویژه اسطوره‌ی خیزش پس از مرگ شمرده می‌شود. تاک، گیاهی که به اعتبار مایکون، نماد شراب مقدس، یعنی نماد خون مسیح (ع) است که برای جاودانه‌ساختن نوع بشر بر صلیب ریخته شد. شاعر در «السندباد فی رحلته الثامنة» در چند جا از واژه‌ی «خمر» به معنی شراب و «الکرم» به معنی تاک استفاده کرده است؛ مانند این چند عبارت که در آن واژه‌ی «الخمر» به معنی شراب ذکر شده است: «لَنْ أَدْعَى أَنَّ مَلَكَ الرَّبِّ/ أَلْقَى خَمْرَةً بَكَرًا وَ جَمْرًا أَخْضَرَ/ فِي جَسَدِي الْمَغْلُولِ بِالصَّقِيعِ^{۲۰}» (حاوی، لاتا: ۲۷۳)، «الخمر فی حلمتها^{۲۱}» (همان: ۲۸۰) و «تُعْطِي وَتَدْرِي كَلَّمَا أَعْطَتْ/ تَفُورُ الخمرُ فِي الجِرَارِ/ بَرِيئَةٌ جَرِيئَةٌ/ جَرِيئَةٌ بَرِيئَةٌ/ فِي شَفْتَيْهَا تُزْبِدُ الخمرُ/ وَتَصْفُو الخمرُ فِي القَرَارِ/ لَنْ يَتَخَلَّى الصُّبْحُ عَنَّا/ آخِرَ النَّهَارِ^{۲۲}» (همان: ۲۸۳).

تاک «الکرم» نماد حضرت مسیح (ع) و نماد زندگی ابدی، به‌ویژه اسطوره‌ی خیزش پس از مرگ شمرده می‌شود. خلیل حاوی در سه بخش این سروده از واژه‌ی «الکرم» استفاده کرده که عبارتند از: «أَطِيبُ مَا تَزْهَوُ بِهِ الفصولُ/ فِي الكرمِ وَ الينبوعِ وَ الحقولِ،/ العُمُرُ لَنْ يَقُولَ/ يَا لَيْتَ مِنْ سَنِينِ^{۲۳}». (همان: ۲۷۸ و ۲۷۹)، «تَزْهَوُ بِأَطْفَالٍ غَصُونِ الكرمِ/ وَ الزيتونِ، جَمْرِ الربيعِ^{۲۴}» (همان: ۲۹۱) و «أَحْبَبْتُ لَوْ كَانَتْ يَدِي سَيْلًا،/ تَلُوجًا تَمْسَحُ الذنوبَ/ مِنْ عَفَنِ الأَمْسِ تَمَّتِي الكرمَ وَ الطيوبِ^{۲۵}» (همان: ۲۹۶).

کارکرد و بیان نمادین تاک و شراب در این شعر می‌تواند بیانگر این باشد که هم و غم حاوی که در اثنای سفرهای سندباد بیان شده، قضیه‌ی امتی است که از عقب ماندگی رنج می‌برد و چشم به ساختن تمدنی نو دوخته است. این را با به‌کارگیری نماد تاک و شراب که یادآور مسیح و خیزش است، بیان می‌کند. او از جامعه‌ی عربی می‌خواهد برای مقابله با دشمن و ویرانگری‌اش به پاخیزد و با بازگشت به حقیقت خویش، جنبش و خیزش علیه دشمن داخلی و خارجی را آغاز نماید و کارکرد این دو نماد

هم، همسو با مفهوم نمادین تاک و شراب است؛ چرا که تاک درختی ملکوتی و شراب، جلوه‌ی نور، خرد و خلوص است.

آذرخش (صاعقه) و بعل نماد پیروزی و باروری

اسطوره‌ی برکت و خیزش، نزد بابلی‌ها، اسطوره‌ی تمّوز، نزد فنیقی‌ها و یونانی‌ها، آدونیس، نزد مصریان باستان، اوزورلیس، نزد ملّت‌های آسیای صغیر، آتیس و نزد کنعانی‌ها، بعل نام دارد. این اسطوره تفسیر انسانی و ابتدایی تحولاتی است که بر مظاهر طبیعت عارض می‌شود و همچنین تغییرات و دگرگونی‌های فصلی و به همراه آن مرگ و حاصلخیزی است؛ به این اعتبار که گیاه از مهم‌ترین عناصر زندگی است که آدمی به خاطر ارتباط آن با روزی و بقایش به آن توجه دارد. تمّوز، همسر عشتار، خدای باروری است که هر سال در جستجوی همسرش به جهان زیرین سفر می‌کند، پس از آنکه خوکی وی را به قتل رسانده است. در غیاب هر دو قحطی و سرما در عالم زندگان راه می‌یابد و آنان را به نابودی تهدید می‌کند. برای اینکه این حادثه رخ ندهد، «ایا» خدای بزرگ بابلی‌ها، رسولی برای نجات او می‌فرستد و با تمّوز باز می‌گردد. با بازگشت این دو، حاصلخیزی و برکت به زمین باز می‌گردد و زندگی در گیاهان و حیوانات به جریان می‌افتد. (الضواوی، ۱۳۸۴: ۱۴۴ - ۱۴۶)

خلیل حاوی در قصیده‌ی خود، از نماد و اسطوره‌ی آذرخش و بعل استفاده کرده است. وی در چرخه‌ی نهم که سندباد به انتهای سفر خود نزدیک می‌شود، از تحول، نوشدن، خیزش و پیروزی دم می‌زند. شاعر، که در این سروده با سندباد یکی است، در هیأت بعل، از سفر باز می‌گردد و تمام ناراستی‌ها و زشتی‌ها را نابود و ویران می‌کند. او نتیجه‌ی تلاش و رنج سفرهای دور و درازش را می‌بیند و در چشم‌هایش، سبزی وسیع و وهم انگیزی رخنه کرده است؛ «تحتلّ عینیّ مروج، مُدخّات/ و إله بعضنه بعل خصیب/ بعضنه جبار فحم و نار^{۲۶}» (حاوی، لاتا: ۲۹۰).

خلیل حاوی در این قصیده از واژه‌ی «البرق» به معنی صاعقه یا آذرخش استفاده کرده است. که آذرخش، نماد شراره‌ی زندگی و قدرت باروری است؛ «فما مرّ/ و ما أرسل صوبی رعدة، بروقه^{۲۷}» (همان: ۲۶۸)؛ «و الیوم، و الرؤیا تغنی فی دمی/ برعشة البرق و صحو الصباح^{۲۸}» (همان: ۲۸۹). بار معنایی صاعقه، در راستای معنا و مفهوم خیزش و رستاخیز است. در عبارت‌های پیشین مشاهده می‌شود که از واژه‌ی صبح در کنار آذرخش استفاده شده است و «صبح نماد پایان ستم، روشنی، امید و آرامش است». (قبادی، ۱۳۷۵: ۹۰۵)

برخی از نمادها و اسطوره‌ها مانند بعل، آذرخش، تاک و شراب، که در قصیده‌ی «السندباد في رحلته الثامنة» از آن‌ها نام برده‌شد، همگی به‌نوعی بیان‌کننده‌ی آرمان خیزش از سوی شاعر است. در مورد کاربردها و معانی گوناگون این نمادها می‌توان گفت که گاهی هدف اصلی خلیل حاوی از به‌کارگیری نمادهای دینی، طبیعی و اساطیری، دعوت ملت‌های شرق، به ویژه عرب‌ها تا خیزش فرهنگی-تمدنی است که با فراتر رفتن از روزمرگی‌ها به وقوع می‌پیوندند؛ آرمان خیزش از سوی شاعر، تصویرکننده‌ی سه نوع اندیشه‌ی متفاوت است: «اول: اندیشه‌ای که تحقق خیزش را چندان دشوار و دور از دسترس نمی‌داند و در نمادهایی مانند، باد، تموز (بعل) و ایشتر تبلور یافته‌است؛ دوم، اندیشه‌ای که تحقق آرمان خیزش را با تحمل رنج و درد و مشقت و به سختی، امکان‌پذیر می‌داند که این نوع اندیشه بر مدار تطهیر از پلیدی‌ها و گناهان استوارگشته و به ویژه در نمادهایی مانند مسیح، ققنوس، صاعقه و توفان نمود می‌یابد و سوم، اندیشه‌ای که تحقق خیزش را غیرممکن و محال و نیازمند وقوع معجزه می‌داند که نمادهای خضر، لعازر و غار مبین آن هستند» (حیدریان شهری، ۱۳۹۱: ۱۰۱) به‌طور کلی می‌توان گفت که نمادگرایی در شعر خلیل حاوی، تلاش برای ترسیم واقعی وضعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر شرق و به ویژه بر میهن عربی او است.

نتیجه

بین نماد و اسطوره، قرابت معنایی و کاربردی وجود دارد؛ هر دو بیانی غیرمستقیم و مبهم از مفهوم مورد نظر گوینده است و نماد کلی‌تر از اسطوره است. خلیل حاوی از نماد و اسطوره در اشعار خویش به وفور استفاده کرده و در سروده‌ی «السندباد في رحلته الثامنة» هم به این امر دست یازیده‌است. نمادها و اسطوره‌ها در این سروده هماهنگ و در راستای مفهوم کلی مدنظر شاعر است و گویا شرایط زندگی و روزگار شاعر وی را وادار به این کار کرده‌است؛ چرا که خلیل حاوی نسبت به زندگی و وضعیّت نابسامان جامعه‌ی خویش بدبین بوده و با به‌کارگیری میراث گذشته و اسطوره‌ها و از آن جمله، وصف افسانه سفرهای ماجراجویانه‌ی سندباد، واقعیتهای تلخ جامعه‌ی آن روز را بیان کرده‌است. شاعر، اسطوره‌ی سندباد را متناسب با اغراض خود بیان کرده و از سفر هشتم وی سخن رانده‌است.

نمادهای خیزش در شعر خلیل حاوی به صورت‌های آذرخش، بعل، آتش، خورشید، زنبق، سندباد، تاک و شراب مطرح شده‌است و گاهی تحقق آن را دشوار، محال و یا با تحمل رنج و سختی امکان‌پذیر می‌داند. در این سروده، زنبق، برای رستاخیز، امید و تحوّل و خورشید برای بیداری و آزادی استعمال شده‌است. آتش به عنوان نمادی برای تطهیر، قدرت‌های مثبت، رستاخیز و تولّد دوباره و همچنین

تاک، شراب و صاعقه برای خیزش و بیداری مخاطب به کارگرفته شده است که در ضمن آن جامعه‌ی عربی را به جنبش و خیزش علیه دشمنان داخلی و خارجی فرا می‌خواند. حاوی وقتی از غول که نماد نیستی است، استفاده می‌کند به قیام فرا می‌خواند و به وسیله‌ی آن از کمبودهای اجتماعی، فکری و علمی جامعه و لزوم زوال و زدودن آن سخن می‌گوید. نماد جغد هم وسیله‌ای است برای اینکه خلیل حاوی از تفرقه و انزوای سرزمین‌های عربی لب به شکوه گشاید. تمساح در این سروده، نمادی از دشمن است و اشاره به خروج و دفع آن، بیانگر این است که وی به غلبه و بیرون‌راندن دشمنان از سرزمین خود امیدوار است. با وجود اینکه «السندباد» جز در عنوان در جای دیگر سروده تکرار نشده، ولی سندباد، بیان نمادینی از خود شاعر و در واقع همزاد اوست که حاوی در پس نقاب سندباد، اندیشه‌ها و آرزوهایش را مطرح می‌کند. سندباد در این سروده، عرب معاصر است که در اثنای سفرها و ماجراجویی‌هایش از دردهای فردی و اجتماعی پرده برمی‌دارد و امیدوار و پویا است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ای سرایی که با من رهسپار دریا شدی/.../ در شهر،/ دشت غم انگیز شب، مرا در خود فرو می‌برد/ غبار بر درگاه اتاقم افزون می‌گردد/ من در آرزوی فرارم.
- ۲- خواهد آمد زمانی که زمین را در آغوش بگیرم/ و سینه اش را پاک نمایم/ و بر مرزهایش دست کشم.
- ۳- سرمایه و تجارت خود را تباه نمودم/ و اینک چون که شاعری بشارت بر لب دارد، به سوی شما بازگشته‌ام.
- ۴- سفرهای هفتگانه‌ام [پایان یافت] و آنچه ذخیره بنمودم/ از نعمت خدای رحمان و تجارت/ روزی که غول و شیطان را بر زمین زدم.
- ۵- دیرزمانی برافروختم، پوست غول را برکندم/ و همراهان را در سرزمینم/ زهر و دشنام را چونان آب دهن انداختم.
- ۶- سفرهای هفت‌گانه‌ام روایت‌هایی است از/ غول، شیطان و غار/ از چاره‌هایی که مهارت از پس آن بر نمی‌آید.
- ۷- و کاهنی در معبد بعل/ افعی بدکار را پرورش می‌دهد و جغدی/ راز باروری را کم‌کم در دوشیزگان می‌نشانند.
- ۸- کفن سفید پوششی بود/ که در زیر آن بهار سرمست می‌شد/ سبزه‌زاران قلبم روئید/ گل زنبق در آن جان گرفت.
- ۹- در جنگل‌ها و جاده‌های کوهستانی/ زنبق عریان به سمت ما خم شده/ ما آن را با لمس، گرم کردیم و با بوهای خوش معطر نمودیم.
- ۱۰- و جشن بگیر با آن شیرینی پاکی که/ گویا در بامداد/ از پهلوهایی من بیرون زده/ از زنبق دریاها سرب‌آورده/ آبشار را در خنده اش گل‌آلود نکرده است.
- ۱۱- لکن تمساح‌ها از سرزمین ما رفتند.

- ۱۲- در دریای من تمساح‌ها گم می‌شوند.
- ۱۳- و رؤیایی که در زیر نور خورشید می‌درخشد.
- ۱۴- گام‌هایش خورشید را می‌شکست/ بر بلوری که سایه‌ها آن را سیراب می‌نمود.
- ۱۵- به چشم خود دیدم در شهری/ که فریبکاری (تظاهر) و مقدس‌نمایی حرفه می‌شود/ چگونه زرینگی خورشید/ و فروغ زندگی و شادابی/ به اندوه، فسردگی و دلتنگی بدل گشت.
- ۱۶- خورشید را نخواهم پذیرفت/ اگر نینمندان که صبحگاهان در نیل، اردن و فرات خویشان را می‌شوید/ از انگ خطا/ هر جسمی تپه‌ای است که ریشه در خورشید دارد،/ سایه‌ای خوشایند، دریاچه‌ای معصوم.
- ۱۷- مجسم شو و از جسمم بگیر/ و نان و نمک/ شراب و آتش/ یکه و تنها چشم در راهم.
- ۱۸- موسی می‌بیند/ پتک آتشی را که شراره می‌پراکند و/ در سنگ حفر می‌کند/ فرمان‌های ده‌گانه پروردگارش را.
- ۱۹- پروردگارا، برای چه در رؤیا منتشر شده/ دودی سرخ و آتش؟
- ۲۰- هرگز ادعا نمی‌کنم که فرشتگان خداوند/ باده‌ای سر به مهر و اخگری سبز نهادند/ در پیکرم که در بند یخ گرفتار است (در جسم به زنجیر کشیده و فسرده‌ام).
- ۲۱- در پستانش شراب است.
- ۲۲- می‌دهد و می‌داند هر وقت عطا کند/ شراب در سبو فوران می‌کند/ پاک و جسور/ جسور و پاک/ در لبانش شراب کف بر می‌آورد/ و در ژرفای جاننش صاف می‌شود/ صبح از ما دست نخواهد کشید/ در آخر روز.
- ۲۳- بهترین چیزی که فصول به آن می‌درخشند و خودنمایی می‌کنند/ در تاک و چشمه و دشت/ گذر عمر هرگز نخواهد گفت/ چه سال‌هایی.
- ۲۴- به کودکان می‌بالد و به شاخه‌های تاک/ و زیتون و اخگر بهار.
- ۲۵- دوست داشتم که دستم سیلی / و برف‌هایی شود که گناه‌ها را بزدايد/ از تباهی و تعفن گذشته، تاک و پاک‌ها را رشد دهد.
- ۲۶- چشمانم را علفزارهای تیره پر می‌کنند/ و الهه‌ای که بخشی از وی بعل حاصلخیز است/ و بخشی دیگر غول ذغال و آتش.
- ۲۷- عبور نکرد/ و نفرستاد سمت من رعد و آذرخشش را.
- ۲۸- امروز، رؤیا در خونم نغمه سرایی می‌کند/ با لرزش آذرخشش و روشنای بامداد.

منابع و مأخذ

- ؟، (۱۹۹۸)، **ألف لیله و لیله**، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۸۷)، **اسطوره بیان نمادین**، ج ۲، تهران: سروش.
- اکبری‌زاده، مسعود و تقی‌زاده، هدایت‌الله، (۱۳۹۳)، «اسطوره در شعر شعرای تموزی معاصر عرب»، **ادب غنایی**، ش ۲۳: ۲۷-۴۶.

تحلیل کهن‌الگوی «نقاب» در دیوان «ملاح من الوجه الامبيذوقليسي» محمد عفيفي مطر... ۶۷

- بلاطه، عیسی، (۲۰۰۷)، *آلف لیل و لیل و لیل (۱۲۸۰ق)*، ج ۳، مصر: المكتبة السعيدية.
- الجندي، درویش، (لاتا)، *الرمزية في الأدب العربي*، القاهرة: نهضة مصر
حاوي، خليل. (لاتا). *الديوان*. بيروت: دارالعودة.
- حیدریان شهری، احمدرضا. (۱۳۹۱)، «بررسی نمادهای خیزش در سروده‌های خلیل حاوی»، *لسان مبین*، ش ۹: ۸۳-۱۰۴.
- حیدریان شهری، احمدرضا و صدیقی، کلثوم. (۱۳۹۱). «نشانه‌هایی از ویرانشهر در شعر «خلیل حاوی»»، *نقد ادب عربی*، شماره ۳: ۸۸-۱۱۴.
- رجائی، نجمه. (۱۳۸۲) «حکایت سندباد به روایت نی و باد» *مجله دانشگاه فردوسی مشهد*، ش ۲، شماره پی در پی ۱۴۱: ۳۳-۴۹.
- رجبی، فرهاد و شکوری، طاهره. (۱۳۹۴). «تحلیل «السندباد فی رحلته الثامن» براساس الگوی سفر قهرمان کمپبل». *لسان مبین*، ش ۲۲: ۴۵-۶۴.
- شوالیه، ژان و گبران، آلن. (۱۳۷۹). *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، ج ۲، تهران: انتشارات جیحون.
- شوالیه، ژان و گبران، آلن. (۱۳۸۴). *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، ج ۲، تهران: انتشارات جیحون.
- شوالیه، ژان و گبران، آلن. (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، ج ۴، تهران: انتشارات جیحون.
- الضواوی، احمدعرفات. (۱۳۸۴)، *کارکرد سنت در شعر معاصر عرب*، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- طالب زاده شوشتری، عباس و صدیقی، کلثوم. (۱۳۹۲). «بررسی کهن‌الگوی «آنیما» و «تولد دوباره» در ذهن و زبان خلیل حاوی». *زبان پژوهی دانشگاه الزهراء*، ش ۸: ۱۱۸-۱۴۳.
- DOI: <https://doi.org/10.22051/jlr.2013.1015>
- عشری زاید، علی. (۱۹۷۴)، «أنماط شخصية السندباد فی الشعر المعاصر»، *مجلة الثقافة العربية*، ليبيا، العدد السادس: ۵۰-۶۹.
- غنیمی هلال، محمد. (۱۹۹۵). *الأدب المقارن*، ط ۲، القاهرة: دار النهضة للطبع والنشر.
- قبادی، حسینعلی، (۱۳۷۵)، «تحقیق در نمادهای مشترک حماسی و عرفانی در ادبیات فارسی با تأکید بر شاهنامه و آثار مولوی»، رساله‌ی دکتری، استاد راهنما: علی شیخ الاسلامی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱) *قاموس قرآن*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۶۷). *زبان و اسطوره*، مترجم، محسن ثلاثی، تهران: نشر نقره.
- نجفی ایوکی، علی و بوجاریان، الهام. (۱۳۹۳). «نقد تطبیقی اسطوره سندباد در شعر خلیل حاوی و بدر شاکر السیاب»، *ادب عربی*، ش ۲: ۲۶۵-۲۹۰. DOI: [10.22059/JALIT.2015.54210](https://doi.org/10.22059/JALIT.2015.54210)
- هوک، سامونل (بی‌تا). *اسطوره‌های خاورمیانه*، مترجم علی اصغر بهرامی و فرنگیس مزداپور، تهران: انتشارات روشنگران.
- یوسفی، محمدرضا و رسولیان‌آرانی، صدیقه، (۱۳۹۲)، «نوآوری‌های سلمان هراتی در پردازش نمادهای دفاع مقدس» *ادبیات پایداری*، ش ۹: ۳۸۳-۴۰۷. DOI: <https://doi.org/10.22103/jrl.2013.769>

دراسة الرموز والأساطير في قصيدة «السندباد في رحلته الثامنة» لخليل حاوي

سيد مهدي نوري كيدقاني^١

راضية كارآمد*^٢

الملخص

خليل حاوي شاعر لبناني شهير، درس الأدب والفلسفة دراسة عميقة، راغباً في النشاطات السياسية. وهو تخرّج من الجامعة الأمريكية وجامعة كامبريدج الإنجليزية. ويعدّ خليل حاوي، من الشعراء المعاصرين الذين استخدموا الأساطير في قصائدهم. ومن هنا، قد استخدم خليل حاوي في قصيدته «السندباد في رحلته الثامنة» الرموز والأساطير المتنوعة والمتأثرة بالأوضاع السياسية والاجتماعية لمسقط رأسه والبلدان العربية. في هذا المقال قد تمت دراسة توظيف الرموز والأساطير ودلالاتها في قصيدة حاوي هذه بمنهج وصفي وتحليلي. ومما حصل أنّ السندباد في قصيدته هو الإنسان المعاصر والشاعر نفسه وهو الذي يعبر بالقصيدة هذه عن تجربته متسّراً بالقناع. والغول رمز للعدم والثورة كما أنّ الشاعر يبرز صورة من اليوم يشكو النفاق في المجتمع. وحاوي قد يعبر عن الأعداء بالتماسيح كما يشير بالشمس إلى الحرية والصدق؛ والنار رمز للتطهير والقوى الإيجابية والبعث والولادة الجديدة. يأتي حاوي بالكرم والخمر مشيراً إلى المسيح والحياة الأبدية؛ والبرق والبعل هما رمزان للخصب والنهوض. ويمكن القول إنّ توظيف الرمز والأسطورة جاء في هذه القصيدة متسقاً مع المفهوم الكلي للقصيدة وينمّ عن نقائص المجتمع وانحرافاته من جانب كما أنّ الشاعر يأمل بإزالة هذه النقائص والغلبة عليها.

الكلمات الدلالية: الرمز، الأسطورة، خليل حاوي، السندباد في رحلته الثامنة.

^١ أستاذ مساعد في فرع اللغة العربية و آدابها بجامعة حكيم سبزواري، سبزواري.

^٢ خريجة دكتوراه في فرع اللغة العربية و آدابها بجامعة حكيم سبزواري، سبزواري.